

بحثی در باره مقوله امپریالیسم



دومه نیکو لوسوردو (متولد ۱۹۴۱)

پروفسور فلسفه در دانشگاه (اورینو).
او در همکاری با (هاینتس هولتس)
به انتشار مجله (توپوس) - خدمات بین المللی به تنوری دیالک تیکی - را بعهده دارد.
آثار او

امانویل کانت - آزادی، حقوق و انقلاب (۱۹۸۷)
هگل و ارثیه آلمانی، فلسفه و مسایل ملی انقلاب و ارتجاع (۱۹۸۱)
هگل و بیسمارک. انقلاب ۴۸ و بحران فرهنگ آلمانی (۱۹۹۳)
همبود، مرگ، هایدگر و ایدئولوژی جنگ (۱۹۹۵)

فهرست مطالب

بخش اول کشف دوباره لنین
بخش دوم لیست من درآوردی عجیب و غریب
بخش سوم نقش چین
بخش چهارم اتحادیه اروپا یک دولت واحد نیست!
بخش پنجم یک امپراطوری غول آسا
بخش ششم تناسب نیروهای ایدئولوژیکی در مقیاس جهانی

بخش اول کشف دوباره لنین

آیا می توان هنوز هم از امپریالیسم سخن راند؟

• چندی پیش کتاب پرفروشی بقلم دو نویسنده منتشر می شود، که با اشاره به جنبش کمونیستی، پایان امپریالیسم را اعلام می کند.

• بنظر حضرات، دیگر دوران مرزهای ملی و دولتی و اختلافات میان دول بزرگ سپری شده و لذا دنیا در امپراطوری واحدی گرد آمده است و اوضاع کنونی با اوضاعی که لنین در زمان خود بررسی و تجزیه و تحلیل می کرده، از زمین تا آسمان فرق دارد.

• لنین در بررسی مسأله امپریالیسم به کتاب انگلیسی ژرف هوبسن در باره امپریالیسم اشاره می کند، که در سال ۱۹۰۲ از چاپ خارج شده بود.

• هنوز یورش متحد «ملل متمدن» که دو سال پیش «قیام بوکس بازها» را در چین بطرز خونینی سرکوب کرده بود، از یادها نرفته بود.

• اگرچه این قتل عام روی بربرها را سپید می کرد، از سوی ایدئولوگ ها (نظریه پردازان) و بخش وسیعی از مردم کشورهای غربی به عنوان «تحقق رؤیای سیاستمداران آرمانگرا و دول متحد جهان متمدن» جشن گرفته می شود.

قیام بوکسبازها (۱۹۰۰ - ۱۹۰۱)

جنبش بوکسبازان علیه دول متحده (آلمان، فرانسه، بریتانیای کبیر، ایتالیا، ژاپن، اطریش - مجارستان، روسیه و ایالات متحده آمریکا) وارد جنگ شد و بیرحمانه سرکوب شد.

• آیا این عملیات، همه قدرت های بزرگ سابق را متحد نکرده بود؟

• نیازی به یادآوری نیست، که پس از مدت کوتاهی، هماغوشی بین المللی سرمایه جای خود را به قتل عام جهانی جنگ جهانی اول می دهد.

• باید به این نکته مهم توجه داشت، که سر و کله مقوله امپریالیسم در وهله اول (با توجه به تناسب نیروها و اوضاع و احوال جاری بطور ناگهانی و یا آهسته آهسته و بی سرو صدا) در رابطه با اختلافات میان قدرت های بزرگ پیدا نمی شود، بلکه قبل از همه امپریالیسم برای برآوردن خواست دیگری به میدان می آید.

• وقتی تنودور روزولت، در سال ۱۹۰۴ عملیات استعماری را به عنوان «عملیات پلیسی بین المللی» مورد تعریف و تمجید قرار می دهد، که گویا بوسیله مجموعه «جوامع متمدن» اعمال می شود، در همین زمان کسانی دیگر از امپریالیسم سخن می رانند و واقعیت وحشت انگیز جنگ، کشتار عمومی، ستم و سرکوب ملی و چپاول اقتصادی را که در حق خلق های

مستعمرات و نیمه مستعمرات اعمال می شود، مورد لعن و نفرین قرار می دهند.

• حوادثی که هم اکنون در جهان رخ می دهد، فقط بدین طریق قابل فهم و هضم اند.
• انکار مقوله امپریالیسم، یعنی قلمداد کردن جنگ های استعماری به عنوان «عملیات پلیسی بین المللی.»

• میثائیل هاردت (که در همکاری با نگری کتاب پرفروش امپراطوری را سرهم بندی کرده است)، چندی پیش در توجیه جنگ علیه یوگوسلاوی می نویسد:

« ما باید اقرار کنیم که این جنگ نه عملیات امپریالیسم امریکا، بلکه بیشتر عملیات بین المللی (و حتی می توان گفت فراملتی) است، که اهداف آن از سوی منافع ملی محدود ایالات متحده امریکا دیکته نمی شوند، بلکه قصد واقعی آن دفاع از حقوق بشر (و یا در حقیقت حیات بشری) است.»

• آدم، بی اختیار، به یاد نوشته های تنودور روزولت می افتد.

• این لغزش، منطق خاص خود را دارد.
• وقتی صحبت از یک امپراطوری و یا یک دولت جهانی است، که قیم مجموعه بشریت تلقی می شود، طبیعی است که پلیس خود را داشته باشد و «عملیات پلیسی بین المللی» خود را طبق معمول اجرا کند.

• عملیات پلیسی می تواند، موقع اجرا حداکثرش قدری سختگیرانه باشد و یا پلیس مورد نظر، بی طرفی مطلق خود را نسبت به دو طرف دعوا فراموش کند، که البته طبق قوانین متداول بین المللی مورد انتقاد و بازخواست قرار می گیرد.
(• دادگاههای کذائی در عراق و افغانستان علیه افسران و سربازان امریکائی می خواهند این منطق مورد بحث را به خورد مردم بدهند. مترجم)

• ولی اصولاً نمی توان آن را زیر علامت سؤال قرار داد:
• یعنی نمی توان آن را محصول مناسبات سیاسی و اجتماعی نی شمرد، که بر اساس قانون «هرکه زورش بیشتر حقتش بیشتر» استوار شده است، که بر اساس قلدری و ستمگری لگام گسیخته که در ذات امپریالیسم نهفته است، پایه ریزی شده است و برای کشورهایی که خواهان حفظ شرف و استقلال خود هستند، تهدیدی مهیب بشمار می آید.

• ادعای اینکه دوران امپریالیسم دیگر سپری شده است، یعنی وارد کردن ضربه ای هولناک برپیکر جنبش مبارزه برای صلح!

• بیهوده نیست، که مقوله امپریالیسم امروز از سوی روشنفکران نامدار دستگاه بورژوازی

دوباره کشف می شود.

- روشنفکرانی که نسبت به آینده اوضاع بین المللی و به افزایش مداوم نقش محافل جنگ طلب در ایالات متحده امریکا نگران اند.
- اینجا به هیچ وجه صحبت بر سر یک مفهوم مجرد روشنفکرانه نیست.
- حتی سیاستمداران درجه اول از قبیل سناتور امریکائی تد کندی و صدراعظم سابق آلمان فدرال هلموت اشمیت با اشاره به دکترین جرج بوش ابائی ندارند که از امپریالیسم و تمایلات امپریالیستی سخن بگویند.

• از این روست که ما می توانیم بگوییم که هرکس که (حتی در اردوگاه بورژوازی) علاقه مند به صلح است و می خواهد به انبوهی از مسائل مبرم پاسخ گوید، ناگزیر به کشف دوباره لنین می رسد:

- چرا شکست سوسیالیسم نه به رفع تنشج بین المللی، بلکه برعکس، به تشدید آن منجر شده است؟
- چرا بعد از پایان دوران جنگ سرد، نه به دوران صلح همیشگی، که برندگان جنگ سرد وعده می دادند، بلکه به شعله ور شدن جنگ های بمراتب خونین تر منجر شده است، جنگ های که برای شان پایانی متصور نیست؟

بخش دوم لیست من درآوردی عجیب و غریب

- اگر از مقوله امپریالیسم نمی توان صرفنظر کرد، پس می توان پرسید کدام کشورها می توانند امپریالیستی محسوب شوند؟
- بنظر مجله ماهانه چپ نما (کونتروپیانو) مشخصه اوضاع بین المللی کنونی، عبارت است از رقابت میان امپریالیسم اروپا که به عنوان قطبی در حال تشکیل است، با قطب های امپریالیستی دیگر (امریکا، ژاپن و چین).

- این نوع بررسی و این لیست من درآوردی بسیار سؤال برانگیز است:
- چرا اسم روسیه در این لیست نیست، که کماکان از لحاظ میزان تسلیحات هسته ای بعد از ایالات متحده امریکا در مقام دوم قرار دارد؟
- چرا اسم هندوستان در این لیست نیست؟
- شکی نیست که «تولید ناخالص ملی» هند کمتر از چین است، ولی میزان بودجه نظامی هند بمراتب بیشتر از چین است، اگر به روایات دایره المعارف بریتانیکا از سال ۲۰۰۲ باور کنیم.
- هند در هر صورت یک قدرت اتمی است و سیاست قدرت طلبانه خودخواهانه ای را تعقیب می کند.

- دخالت هند در امور سریلانکا از ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۰ چندین برابر شده است.
- هند نیروی دریایی عظیمی در اختیار دارد، که قدرتش را حتی در خیابان های مالاکا به

نمایش می گذارد.

• و همه این تشبثات با یک ایدئولوژی همراهی می شود، که از برتری « نژاد آریا » و «سیطره هندی» تجلیل می کند.

• همین ایدئولوژی، رژیم وچپائی را بر آن داشت، که هنگام تصویب قانون ضداسلامی، یک و یا حتی هر دو چشم خود را ببندد و بسبب تمایلات «اسلام ستیز» و «آنتی سمیتیسم ضدعربی»، پیوندهای روزبروز محکمتری با ایالات متحده امریکا و اسرائیل ببندد.

• آیا با روی کار آمدن حزب کنگره هند تغییراتی در این تمایلات ممکن خواهد شد؟

• چرا در این لیست نام کشوری مانند برزیل نیست؟

• در آمد سرانه برزیل حدودا ۵ برابر چین است و کم نیستند کسانی که از تمایلات این کشور بزرگ امریکای لاتین، برای دست یافتن به قدرت هسته ای سخن می رانند.

• اگر «تولید ناخالص ملی» برزیل را ملاک قرار دهیم، از چین فاصله می گیرد، ولی این فاصله برزیل، در مقایسه آن با ایالات متحده امریکا، ژاپن، اتحادیه اروپا و حتی خود آلمان فدرال نیز صادق است.

• مقاله مندرج در مجله ایتالیائی (کونتروپیانو) به سوالات یاد شده بطور غیرمستقیم پاسخ می دهد، وقتی از رقابت میان قوی ترین قدرت های اقتصادی و قطب های امپریالیستی سخن می گوید.

• پس بنظر حضرات، قطب امپریالیستی، مترادف است با قدرت اقتصادی یعنی «تولید ناخالص ملی.»

• اگر اینطور است، پس برای تنظیم لیست قطب های امپریالیستی، تنظیم تابلویی از کشورهایی که بالاترین «تولید ناخالص ملی» را دارند، لازم بود و لیست حضرات در این صورت اصلا عینی نیست و بیشتر دلبخواهی است.

• آدم سر در نمی آورد.

• چرا نام چین در این لیست وارد شده و لیست با آن خاتمه یافته؟

• چرا لیست قبل از نوشتن نام چین خاتمه نیافته و چرا بعد از چین نام کشور دیگری درج نشده است؟

• برخوردار آماري به قضایا باعث کنار گذاشتن تاریخ، سیاست و ایدئولوژی می شود.

• دیگر کسی در باره آنها وارد بحث نمی شود.

• تنها چیزی که بحساب می آید، عبارت است از امپراطوری بی واسطه «تولید ناخالص ملی»، با نتایجی پارادوکسی!

• اگر توسعه اقتصادی چین متوقف می‌شد، پس دیگر انگ کشور و یا قطب امپریالیستی برپیشانی آن نمی‌خورد!

• ولی برزیل لولا، برعکس باید یک قطب امپریالیستی محسوب می‌شد، اگر می‌توانست از هماغوشی نواستعماری با آکا خود را خلاص کند و راه رشد اقتصادی مستقل درپیش گیرد.

• بدین طریق مهمترین کشورهای جهان سوم برسر دوراهی عجیب و غریبی قرار می‌گیرند:
• آنها باید نیمه مستعمره شوند و یا نیمه مستعمره بمانند، وگرنه حضرات چپ نما آنها را قطب های امپریالیستی قلمداد خواهند کرد.

• پس اگر نمی‌خواهند، تهمت امپریالیستی بودن بخورند، یا باید به شکست سیاسی تن در دهند و یا به ورشکستگی اقتصادی!

بخش سوم

نقش چین

• ما اما سعی خواهیم کرد که تاریخ، سیاست و ایدئولوژی را در نظر بگیریم.
• چین درآستانه جنگ تریاک، جزو کشورهای محسوب می‌شد، که بالاترین میزان «تولید ناخالص ملی» را دارند، ولی علیرغم آن یک کشور امپریالیستی شمرده نمی‌شد و این امر را ستم، سرکوب و تحقیر هولناک مردم این کشور، در عمل نشان داد.
• ولی امروز؟

• بیایید یک لحظه فراموش کنیم، که در پهناورترین کشور آسیایی، قدرت سیاسی در انحصار حزب کمونیست است، که بنا بر اسناد رسمی موجود، نه تنها از سوسیالیسم، بلکه همچنین از مارکس، لنین و مانو دفاع می‌کند، حزبی که تا همین چندی پیش درش به روی صاحبان صنایع بسته بود و اعضای آن هنوز هم (بنا بر گزارش روزنامه کارفرمایان ایتالیایی ال سوله) عمدتاً از کارگران، دهقانان و بازنشستگان تشکیل می‌یابند.

• آری!

• بیایید همه این حقایق را کنار بگذاریم و به موضوعی بپردازیم، که دیر یا زود برای کسانی که نظرشان معطوف مارکس است، مطرح خواهد شد:

• حزب کمونیستی که در یک کشور نیمه مستعمره و از نظر اقتصادی بسیار عقب مانده، قدرت سیاسی را بدست می‌گیرد، آیا باید در درجه اول به تقسیم ثروت نا چیزی که کشور در اختیار دارد بپردازد (بدون آنکه از عهده حل واقعی مسأله گرسنگی بر آید؟) و یا اینکه باید در مرحله اول به توسعه نیروهای مولده همت گمارد، که شرط مهمی برای دفاع از استقلال ملی و عدم وابستگی نیز هست؟

• اما بیا بید بحث خود را از فرضیه ای آغاز کنیم، که گویا در چین برگشت به سرمایه داری آغاز شده و ادامه دارد.

• آیا کشوری را که تمام هم و غمش معطوف توسعه داخلی خویش است و تمام نیرویش را بسیج کرده است، تا میزان «تولید ناخالص ملی» خود را در عرض بیست سال آینده، به چهار برابر آن افزایش دهد، همانطور که در طی بیست سال گذشته انجام داده است، می توان امپریالیستی نامید؟

• علاوه بر آن، امپریالیسم دارای یک بعد ایدئولوژیکی است.
• همانطور که مثلا در ایالات متحده امریکا بوضوح خودنمایی می کند:
• ملت امریکا «ملت برگزیده خدا» نام می گیرد، که «بی نظیر و بی همتا» ست و حق دارد، (البته بفرمان خدائی که ابدی بی طرف نیست و طرفدار بی چون و چرای امریکا ست: مترجم) در هر گوشه جهان دست به مداخله بزند و «رسالت عظیم الهی» خود را اجرا کند.
• (مردم افغانستان و عراق هم اکنون شب و روز در حال ارشاد اند و اندک اندک می فهمند که یا باید در جهنم آتش الهی امریکا و متحدینش خاکستر شوند و یا باید به راه راست روی آورند و به بردگی لاشخورها ی جهانی گردن نهند. مترجم)

• (ولی ایدئولوژی حزب کمونیست چین، که در کنگره اخیر نیز مطرح شد، درست برعکس ایالات متحده امریکا، به همزیستی مسالمت آمیز در سطح بین المللی و به برابرحقوقی کلیه دولت های جهان تأکید دارد و همه نیروهای خود را فرا می خواند، که برای حفظ ثبات داخلی کشور خود و گسترش بهروزی و رفاه مردم (که یک پنجم جمعیت کره زمین را تشکیل می دهد (بسیج شوند و همه تلاش خود را بکار گیرند.

• تأکید بر صلح و پیشرفت، عناصر بنیادی یک پیگیری ایدئولوژیکی را تشکیل می دهند، که برای مثال می توان به سال های کنفرانس باندونگ اشاره کرد.

• انگار کشوری که دیرزمانی در رأس جنبش های رهائی بخش ملی قرار داشت، یکشبه مسخ شده، بدون درد و ناله، ماهیتش را تغییر داده و به یک قطب امپریالیستی مبدل گردیده است!

• این را دیگر بقول تروتسکی می گویند:
• رفرمیسم ۱۸۰ درجه ای!

• از سوی دیگر، آیا می شود، مبارزه رهائی بخش ملی را که قابله جمهوری خلق چین بوده است، بطور قاطع تمام شده تلقی کرد؟
• اینجا سخن تنها برسر تایوان نیست.

• پس از پیروزی ایالات متحده امریکا در جنگ سرد، مرتب صداهائی بگوش می رسند، که سرنوشت مشابه با اتحاد جماهیر شوروی و یا یوگوسلاوی را برای جمهوری خلق چین

غیبگونی ویا آرزو می کنند:

• کتاب پرفروشی که در سال ۱۹۹۱ در نیویورک بقلم فریدمن و لبهارد منتشر شده، اعلام می کند:

« • محتمل ترین سرنوشت برای چین تجزیه این کشور است! »

• چهار سال بعد مجله ژئوپولیتیک ایتالیایی (لایمز) با اشاره به تمایلات محافل پرنفوذ امریکائی و غربی می نویسد، که تجزیه جمهوری خلق چین به تایوان های بیشمار در دستور روز حضرات قرار دارد.

• در همین شماره مجله، ژنرال آلپینی سابق و استاد ژئوپولیتیک فعلی، خطاب به چینی ها می نویسد:

« • شما بهتر از همه می دانید، که پیشرفت سریع اقتصادی شما موجب رشک و ترس می شود و کشورهای دیگر از ایالات متحده امریکا تا ژاپن و دول همسایه هوای عدم ثبات داخلی و تجزیه جمهوری خلق چین را در سر می پروراند. »

• پس از چهار سال دیگر (۱۹۹۹) و دوباره در همان مجله لایمز، ژنرال دیگری به متخصص دیگر امریکائی اشاره می کند، که به دولت ایالات متحده امریکا توصیه کرده که تجزیه آتی جمهوری خلق چین را بطور جدی تر و قاطعانه تر در پیش گیرد.

• این گونه توصیه ها سرگرمی های استادان دانشگاهی نیستند.

• درست در همان سال ۱۹۹۹ سفارت جمهوری خلق چین در بلگراد بمباران می شود و یکی از سران مهم دولت امریکا، در رابطه با آن اعلام می کند، که جمهوری خلق چین صرفا بخاطر بزرگی اش مسأله ای است و خطری بالقوه برای همسایگانش محسوب می شود.

• هدف ایالات متحده امریکا از برپا داشتن سیستم تدافع موشکی (که مورد حمایت ویژه جرج بوش قرار دارد) ایجاد مشکل برای جمهوری خلق چین است:

• یا چین باید از داشتن تسلیحات هسته ای صرفنظر کند (یعنی داوطلبانه خود را خلع سلاح نماید و راه را برای زورگونی واشنگتن هموار سازد) و یا وارد مسابقه تسلیحاتی مخرب از نظر اقتصادی و سیاسی گردد (دور جدیدی از قمار بزرگ که باعث خانه خرابی و فروپاشی اتحاد شوروی شد).

• از این رو (حتی اگر بطور دلبخواه به جمهوری خلق چین تهمت برگشت به سرمایه داری بزنیم) تضاد این کشور با ایالات متحده امریکا را نمی توان به عنوان رقابت میان دو «قطب امپریالیستی» قلمداد کرد.

• تأسف آور است، اگر چپها (!) مبارزه برای رهائی ملی و عدم وابستگی را تنها وقتی برسمیت بشناسند و مورد حمایت قرار دهند که یا از موضع ضعف و یا تحت شرایط مشقت بار صورت گیرد!

بخش چهارم اتحادیه اروپا یک دولت واحد نیست!

• در رابطه با مناسبات میان ابرقدرت امریکا و اتحادیه اروپا اغلب از تغییر تناسب قوای اقتصادی میان این «دو قطب امپریالیستی» سخن رانده می شود.
• اما مقایسه دو قدرت این چنین ناهمگون بی فایده است:
• اتحادیه اروپا عبارت از یک دولت واحد نیست!

• اگر به فرض، میان ایالات متحده امریکا و اروپا جنگ در گیرد، انگلستان جانب کی را خواهد گرفت؟
• ایتالیای برلuskونی جانبدار کدام خواهد بود؟
• آیا اتحاد سست آلمان - فرانسه در صورت روی کار آمدن دموکرات - مسیحی ها در آلمان و حزب سوسیالیست (با پیوندهای عمیق با اسرائیل) در فرانسه جان سالم بدر خواهد برد؟
• اکنون میسم یک بار دیگر اشتباه بودن خود را برملا می سازد!

• بگذارید نگاهی به وضع کنونی بیندازیم که در آن مسابقه تسلیحاتی صورت می گیرد:
• مخارج نظامی ایالات متحده امریکا به تنهایی در سال ۲۰۰۳ بیش از ۱۵ تا ۲۰ برابر مجموعه کشورهای اروپایی بوده است.
• برتری نظامی ایالات متحده امریکا غیرقابل سبقت گیری است و روزبه روز فزونی می گیرد:
• بودجه ایالات متحده امریکا تنها در عرصه توسعه و تحقیقات نظامی، بیشتر از مجموعه مخارج نظامی آلمان و انگلستان باهم است.
• مخارج دفاعی ایالات متحده امریکا دو برابر مخارج مجموعه کشورهای عضو ناتو (بدون در نظر گرفتن اعضای جدید آن) است.

• در آثار لنین می خوانیم:
« • اگر تناسب قوا به نفع قدرت تازه پا و به ضرر قدرت برتر سابق تغییر کند، میان قدرت های امپریالیستی جنگ در می گیرد.»
• این امر بویژه بطرز بارزی دیالک تیک شروع جنگ جهانی اول را تعیین می کند، که آلمان قوی تر شده بود و انگلستان (یعنی قدرت برتر سابق) ضعیف مانده بود.

• امروزه اما وضع بکلی از قرار دیگر است:
• در تغییر تناسب قوا شکی نیست، ولی در برتری روزافزون ایالات متحده امریکا نیز همینطور.

• در آستانه شروع جنگ جهانی اول، اروپا به دو اردوگاه نظامی - دیپلوماتیک تقسیم شده بود و کشورهای این دو اردوگاه بودند که در میدان جنگ رو در روی یکدیگر ایستادند.

• امروز ما شاهد وجود یک پیمان (ناتو) واحد هستیم که همچنان تحت فرمان ایالات متحده امریکا ست و روز بروز تعداد اعضایش افزونتر می شود.

• در سال های قبل از ۱۹۱۴ انگلستان بارها و بارها نگرانی خود را نسبت به افزایش توان نظامی آلمان ابراز داشت، ولی امروز درست برعکس، ایالات متحده امریکا متحدین اروپایی خود را به سبب پایین بودن بودجه نظامی شان مورد سرزنش قرار می دهد.

• چون ممکن است که دیگر نتوانند در عملیات تنبیهی جهانی که واشنگتن می خواهد، شرکت کنند.

• اشاره به اختلاف فعلی انگلستان و آلمان و کشف تشابه با شرایط آغاز جنگ جهانی اول برای درک مناسبات بین المللی کنونی کمکی بماند.

• نباید فراموش کرد که هروضع مشخص ویژگی مطلق خود را دارد!

• شرایط بین المللی جنگ جهانی اول فصل دیگری از تاریخ بشری است که از لحاظ دیگری قابل یادآوری است.

• در سال ۱۸۱۴ اختلافی پایان رسید، که لندن و پاریس را حدود ۲۵ سال مشغول خود کرده و حتی از مرزهای اروپا فراتر گذشته بود و بنظر شاهدان عینی یادآور نوعی جنگ جهانی بود.

• لنین در سال ۱۹۱۶ نوشت:

« پس از فروپاشی امپریالیسم ناپلئونی، دوران سرکردگی بریتانیای کبیر آغاز می شود که ببرکت آن سیاست استعماری خود را پیش می برد و نفوذ خود را در مقیاس جهانی گسترش می دهد.

• این است «صلح صد ساله» معروف.

• البته در این دوره نیز اختلافات و تشنجات زیادی میان قدرت های بزرگ وجود داشته است، بگذریم از قتل عام های هولناکی که در مستعمرات رخ داده اند.

• ولی واقعیت این است که سرکردگی انگلستان تازه ۱۰۰ سال پس از پیروزی انگلستان (در سال ۱۸۱۴) خاتمه می یابد.

• اگر با زبان لنین سخن بگوییم:

« نیم قرن پیش آلمان (اگر قدرت کاپیتالیستی آن را با انگلستان سابق مقایسه کنیم) کشوری برابر با صفر بود.»

• امروز تفاوت قدرت میان ابرقدرت امریکا و بقیه کشورها بمراتب بیشتر است.

• رشته کلام را بدست پاول کندی، تاریخدان امریکائی بدهیم:

« ارتش بریتانیای کبیر از ارتش های اروپایی بمراتب کوچکتر بود و حتی نیروی دریایی آن کشور قوی تر از نیروی دریایی مشترک کشورهای اروپایی که در درجه دوم و سوم قرار

داشتند، نبود.

• ولی امروزه مجموعه نیروهای دریایی کلیه کشورهای جهان نمی تواند خطری جدی برای ایالات متحده امریکا باشد».

• و نباید فراموش کرد که قدر قدرتی ایالات متحده امریکا در دریاها، بعلاوه کنترل آن کشور برغنی ترین مناطق نفتخیز و گازخیز زمین، امکاناتی در اختیار این کشور می گذارد که برای محروم کردن دشمنان بالقوه او از منابع انرژی کفایت می کند.
• از این بابت ژاپن حتی در وضع بمراتب بدتری از اروپا قرار دارد.
• از این رو بیهوده است، که در آسمان دنبال ابر بگردیم که از احتمال رگبار نظامی در آینده خبردهد و حاکی از جنگ میان امریکا و اروپا و ژاپن در آینده باشد.

• تصور اینکه با ناپدید شدن اتحاد شوروی (کشوری که از سنگرهای انقلاب اکتبر و از کشتارگاه های جنگ جهانی اول پا به عرصه وجود نهاده بود (دنیا به سال های قبل از ۱۹۱۴ برگشته است، در بهترین حالت ابلهانه است!

بخش پنجم

یک امپراطوری غول آسا

• علاوه بر فروپاشی سیستم استعماری سنتی و پیدایش و فروپاشی کشورها و احزاب سوسیالیستی، دگرگونی های عمیقی نیز در روابط میان قدرت های بزرگ رخ داده است.
• جنگ امپریالیستی مورد نظر لنین که میان قدرت های امپریالیستی در می گرفت، هدفش این بود که مناطق نفوذ بر اساس تناسب جدید قوای قدرت های امپریالیستی (که خود نتیجه رشد ناموزون کشورهای نامبرده بود) از نو تعیین شوند.

• ولی امروز ما شاهد تلاش آشکار ایالات متحده امریکا برای ایجاد یک دولت جهانی هستیم که باید زیر فرمان مطلق امریکا باشد.

• این اما یک پدیده کاملا تازه ای است.

• تردیدی نیست که هیتلر نیز در گذشته، وقتی که خواب تسخیر یکشبه اتحاد شوروی را می دید و متعاقب با آن تسلیم بریتانیای کبیر را پیشگویی می کرد، که می بایست راه را برای پیدایش اروپائی گوش فرمان هموار کند، که حاضر باشد ایالات متحده امریکا را به شکست و تسلیم وادارد، آرزوی سلطان بی رقیب جهان بودن را در سر می پروراند.
• لیکن این یک توهم بیمارگونه گذرا بود و از همان آغاز بر پاهای چوبین ایستاده بود.

• امروز اما ایالات متحده امریکا با ناوهای جنگی و پایگاه های خود همه جا حضور دارد و

در سایه برتری فوق العاده نظامی خود با پر رویی و حق بجانبی روزافزون در هرگوشه جهان مداخله می کند، تا خواست های خود را به خلق های دیگر تحمیل کند.

• در فرهنگ امریکا مقایسه ایالات متحده امریکا با امپراطوری روم امری طبیعی و متداول شده است:

• امپراطوری روم بار دیگر، در آنسوی اقیانوس اطلس، بدون محدودیت های زمانی و جغرافیائی سابق تولد یافته است، تا سیطره جاودان «ملتی بی همانند» و «برگزیده خدا» را برنوع بشر برقرار سازد.

• (آدم بی اختیار یاد تعلیمات دینی در مدارس ایران می افتد. مترجم)

• برای اینکه بتوان علیه این ادعای دیوانه وار بپا خاست، باید آنرا مطلقا جدی گرفت:

• هم سطح انگاشتن ایالات متحده امریکا با دیگر قدرت های بزرگ سرمایه داری خطائی هولناک است!

• آیا حق با کائوتسکی و نگری است که از «اولترا امپریالیسم» سخن می رانند؟

• آن دو در واقع بدین نظر مشترک رسیده اند، که امپراطوری واحد کنونی و یا ظاهرا تضادمند به درگیری میان قطب های امپریالیستی خواهد انجامید:

• بنظر آندو فقط وقتی می توان از امپریالیسم سخن راند که رقابت میان قدرت های بزرگ سرمایه داری بدرجه ای از حدت رسیده باشد، که یک رویارویی مسلحانه حداقل امکان بالقوه پیدا کند.

• اما شرایط واقعی از چیز دیگری حکایت می کند:

• در دوران جنگ سرد، ایالات متحده امریکا توانسته بود، کلیه کشورهای سرمایه داری را زیر سرکردگی خود متحد کند.

• علیرغم این امپریالیسم از میان نرفته بود:

• درسال ۱۹۵۶ ایالات متحده امریکا با استفاده از بحران کانال سونز انگلستان و فرانسه را از خاورمیانه بیرون راند.

• انگلستان و فرانسه که خود را دربرابر «متحد» خود از آن سوی اقیانوس اطلس بسیار ضعیف می دیدند، بدون مقاومت جدی جا خالی کردند و بر یکی از مهمترین و سنتی ترین مناطق نفوذ خود چشم پوشیدند.

• پس از خاتمه جنگ سرد، تناسب قوا به نفع هرچه بیشتر ایالات متحده امریکا تغییر یافت ولی امپریالیسم کماکان از میان نرفت.

• بلکه برعکس!

• استدلال لنین در برابر کائوتسکی امروز بیش از پیش معنی پیدا می کند:

•امپریالیسم به تابع کردن کشورهای کشاورزی و یا عقب مانده قناعت نمی کند، تمایل آن به سیطره جوئی می تواند حتی در قلب اروپا به شعله ور شدن تضادهای ملی دامن زند.

•همانطور که نین در سال ۱۹۱۶ تشخیص می دهد، در زمانی که ارتش ویلهلم دوم (آلمان) پشت دروازه های پاریس صف آرائی کرده است و جنگ ظاهرا با پیروزی «ناپلئونی وار» آلمان درحال خاتمه یافتن است، سیطره جویان امروزی نیز به تغییر نقشه جغرافیائی بالکان و خاورمیانه قناعت نخواهند کرد.

•علاوه بر چین که بخاطر تاریخ و ایدئولوژی خود خاری در چشم قدرت های بزرگ سرمایه داری است، روسیه نیز در خطر تکه تکه شدن قرار دارد.

•حتی مناسبات سنتی بسیار مستحکم کشورهای سرمایه داری با ابرقدرت امریکا فقط تاحدودی می تواند بکمک مقوله «رقابت میان کشورهای امپریالیستی» قابل توضیح باشد.

•مثلا ایتالیا را در نظر بگیریم:

•ایالات متحده امریکا می تواند ایتالیا را بکمک عوامل زیرین زیر کنترل خود در آورد:
•با پایگاه های نظامی و ارتش مستقر خود در این کشور، که خارج از میدان عمل دادگستری ایتالیا عمل می کنند.

•با شبکه سرتاسری جاسوسی خود در این کشور که هم از شیوه های سنتی جاسوسی استفاده می کند و هم از عالی ترین تکنولوژی جاسوسی (اشه لون)

•با عملیات تروریستی

•با استراتژی تشنج فزائی که در لحظه مناسب ضربه خود را فرود می آورد

•با نفوذ اقتصادی عظیم خود

•با کاستی از سیاستمداران که از خائنین و خائن پروران پر است.

•در سال ۱۹۴۸ که پیروزی نیروهای چپ در انتخابات ایتالیا ممکن بود، سازمان سیا تجزیه سیسیل و ساردین را از ایتالیا تدارک دیده بود.

•دیالک تیک عینی امپریالیسم آن را بر آن می دارد، که تضادهای ملی را حتی در قلب اروپا شعله ورسازد.

•یاد آوری باید کرد که در رابطه با تأمل و ملاحظات تعدادی از کشورهای اروپائی، هر قدر هم که مقاومت آنها ضعیف و کم رنگ باشد، اشتباه خواهد بود اگر آنها را با جناح جنگ طلب رسوا به یک چشم ببینیم:

•یعنی با محور تجاوز طلب امپریالیستی - اسرائیلی که بر آن است که نه فقط عراق، بلکه همچنین ایران، سوریه و لیبی را به خاک و خون کشد و نابود سازد، فلسطین که جای خود دارد!

بخش ششم تناسب قوای ایدئولوژیکی در مقیاس جهانی

• تناسب قوای نظامی، در مقیاس بین المللی روشن است.
• ولی کوه بینانه خواهد بود اگر بعد ایدئولوژیکی مسأله را نادیده بگیریم.

• هر قدرت بزرگ امپریالیستی، برای گسترش پایگاه اجتماعی خویش و جلب اعتماد مردم کشور و برای ایجاد ستون پنجمی در کشورهای که تحت سلطه دارد و یا قصد تسخیرشان را دارد، به یک افسانه قابل قبول نیاز دارد.
• او باید بتواند خود را به عنوان رسولی برگزیده از سوی قدرتی ماورای بشری قلمداد کند که مقاومت در برابرش هم بیهوده است و هم جنایتکارانه!

• یک شوونیست دواآتش و پرنفوذ بنام هاینریش فون تراپچه در پایان قرن نوزدهم پس از مشاهده موفقیت های آلمان، در عرصه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، دست به غیبگویی زد که گویا قرن بیستم «قرن آلمانی» خواهد بود.

• او پس از باختن آبرو و حیثیت خود در کشور خویش، تصمیم گرفت که به امریکا مهاجرت کند که مورد استقبال گرم امریکائی ها قرار گرفت:
• اکنون شعار «قرن امریکائی» به شعار محافل «محافظة کاران نو» بدل شده است که دور دکتترین جرج بوش حلقه زده اند.
• این شعار در فرهنگ سیاسی امریکا نیز بخوبی جا افتاده است که گویا امریکا رسالتش، بعهده گرفتن یک همچو نقش خارق العاده ای است.

• در جنگ جهانی اول، کشورهای مخالف آلمان ویلهلمی، مانند فرانسه، انگلستان، ایتالیا و ایالات متحده امریکا زیر لوای «مداخله دموکراتیک» و بدلائیل زیرین وارد کشتارگاه های جنگ شدند:

• برای اشاعه دموکراسی در جهان، جنگ لازم است!
• برای از بین بردن استبداد و خودکامگی در کشورهای نیمه قدرتمند جنگ اجتناب ناپذیر است!

• برای خاتمه دادن به خطر جنگ و تأمین صلح همیشگی، جنگ ضرورت دارد!

• این شعار ایدئولوژیکی مشترک کشورهای غربی ضد آلمانی سابق، اکنون شعار منحصر بفرد ایالات متحده امریکا شده است:

• کشوری که حتی در زمان جفرسن در پی پیروزی یک «امپراطوری آزادی» بوده است.
• امپراطوری نی که بشریت از آغاز خلقت تا کنون نظیرش را ندیده باشد!

• کشوری که افتخار می کند، که دنیا را نخست از فاشیسم هیتلری و سپس از استبداد کمونیستی نجات داده است و امروز جرج بوش می گوشتد، ملت آمریکا را به عنوان «ملت برگزیده خدا» و «سرمشق بی بدیل مردم جهان» بخورد مردم دهد.
• ملتی که گویا وظیفه دارد «دموکراسی» و «بازار آزاد» را در سراسر جهان رواج دهد.

(رواج دموکراسی و بازار آزاد بزور سرنیزه و توپ و تانک، به بهای تخریب بی بازگشت محیط زیست با پرتاب بمب های رادیواکتیو و گرفتاری ساکنین مناطق جنگی و مناطق همسایه به بیماری های بی نام و نشان و برای میلیونها سال. مترجم)

• در تاریخ اروپا، سردمداران نازی و فاشیسم افسانه ها و ایدئولوژی های جنگی زیادی رواج داده اند:

« • امپراطوری روم بار دیگر به فرمان سرنوشت فراز آمده است! »
• موسولینی با این شعار سینه سپر کرد و به توجیه جنگ تجاوزکارانه و جنایات هولناک فاشیست های ایتالیا پرداخت.

• اما این ایدئولوژی امروز دیگر در ایتالیا خریداری ندارد.
• برعکس!

• حتی ارتجاعی ترین نیروهائی که به قلع و قمع دولت اجتماعگرا مشغولند، اغلب از «روم غارتگر» دم می زنند!

• افسانه موسولینی که در زادگاه او بیگانه و رسوا شده است، دیری است که از فراز اقیانوس اطلس گذشته و به آمریکا رسیده است.

• سیاست شناسان (پولیتولوگ ها) و ایدئولوگ های (نظریه پردازان) حرفه ای بطور خستگی ناپذیری می کوشند، تا بخورد مردم بدهند، که گویا امپراطوری روم در هیأت ایالات متحده آمریکا در ابعادی غول آسا تولد یافته است.
(توجیه جنایت در ردائی از سفاهت! مترجم)

• رایش سوم ایدئولوژی خود را با الهام از سنت های نژادپرستانه آمریکا سرهم بندی کرد:
• آلمان هیتلری خود را به عنوان مدافع سینه چاک سفید پوستان جهان و پیشاهنگ مقاومت غرب در برابر بلشویک ها از شرق، که گویا اروپا و کلا فرهنگ بشری را مورد مخاطره قرار می دهند و خلق های مستعمرات و دیگر کشورها را تحریک می کنند، قلمداد کرد و حفظ برتری سفیدپوستان در مقیاس جهانی و تحت سرکردگی آلمان بزرگ را رسالت خود اعلام کرد.

• این ایدئولوژی اکنون به زادگاه خود (آمریکا) بازگشته است.

•گیرم که امریکا ترجیح می دهد، آن را شسته رفته و براق تحویل بشریت بدهد:
•هیتر خود را منادی نبرد برای سلطه و یا رسالت غربی، سفید پوستان و نژاد آریا می نامید
ولی امروز امریکا عومفریبانه تنها از یک رسالت غرب سخن می راند.

•خلاصه مطلب:

•اکنون تناسب نیروها از نظر ایدئولوژیکی حتی بیشتر به نفع امریکا ست!

•همانند برتری نظامی اش، برتری ایدئولوژیکی تنها ابر قدرت جهان اختناق آور شده است!

•با استفاده از امکانات روزافزون رسانه های گروهی، تبلیغات کر کننده ای در مقیاس جهانی براه انداخته شده که هدف آن لرزه بر اندام بشریت مترقی می اندازد:
•همانطور که به هر نوع انتقاد جدی نسبت به سیاست اسرائیل با تهمت آنتی سمیتیسم (یهود آزاری) پاسخ داده می شود، همانطور نیز هر نوع انتقاد نسبت به سیاست امریکا، در آینده به عنوان ضدیت با دموکراسی تلقی خواهد شد!

•بدین طریق نیز همکاری امریکا و اسرائیل، هم در عرصه ایدئولوژیکی و هم در عرصه تنولوژیکی (خدا شناسی) روز بروز عمیقتر می شود:
« •علیه ملت برگزیده خدا بودن»، همانطور که جرج بوش با زبان مسیحائی خود بر زبان می راند، «کفر محض و توهین به مقدسات است»!

•این معرکه تهوع آور تبلیغاتی فقط علیه جنبش های انقلابی نشانه نرفته است:
•چون فرانسه از تجاوز امریکا علیه عراق پشتیبانی نکرد، نه تنها از شرکت در باز سازی پرسود عراق محروم شد و تحت فشارهای اقتصادی زیادی قرار داده شد، بلکه در برابر افکار عمومی بین المللی، به عنوان کشوری ضد امریکائی و ضد یهودی (حتی آریه ل شرون از یهودی های فرانسه خواست که چمدان های خود را ببرند و به سرزمین موعود کوچ کنند. مترجم) معرفی و بی اعتبار گردید.

•ایالات متحده امریکا ببرکت تقویت اتحاد خود با اسرائیل، به توان اتمی ویرانگر خود، توان مذهبی نی افزوده است که مخالفین خود را کافر قلمداد می کند و می کوشد آنها را زیر بمباران ایدئولوژیکی و اخلاقی بگیرد و نابود سازد!

•علاوه بر این نباید از دیده پنهان داشت، که یورش تبلیغات ضد فرانسوی (و ضد اروپائی) که از آنسوی اقیانوس اطلس سرچشمه می گیرد، می تواند از طرف گروهبندی های بیشمار در فرانسه (و اروپا) مورد پشتیبانی قرار گیرد!

• گذشته از همه اینها، باید به یک عنصر دیگر نیز توجه کرد:
• در بسیاری از کشورهای اروپایی (انگلستان، فرانسه، ایتالیا و اسپانیا) جنبش های تجزیه طلب وجود دارند، که گاهی می توانند به مبارزه مسلحانه متوسل شوند.

• و ایالات متحده امریکا می تواند بنا بر مصالح خود، آنها را درلیست سازمان های تروریستی قرار دهد و یا جزو جنبش های رهائی بخش ملی بشمارد.

• بنابراین واشنگتن این امکان را دارد که نه فقط اتحادیه اروپا، بلکه تک تک کشورهای اروپایی را تکه تکه کند!

• پس از چه رو باید از شبیح امپریالیسم اروپا سخن برانیم که گویا درحال خیزش است، تا ایالات متحده امریکا را به مقابله بخواند و شرش را از سر بشریت کم کند؟

• آیا چنین ادعائی یک خیالبافی سیاسی نیست و از یک تفسیر متحجر و قرون وسطائی (اسکولاستیک) از نظریه لنین حکایت نمی کند؟

• نتیجه چنین موضعگیری عبارت از آن خواهد بود، که هرکشور بزرگ سرمایه داری همیشه و بدون استثناء به عنوان کشوری امپریالیستی عمل کند!

• (این ادعا و تلاش مذبحخانه آقای قراگوزلو نیز هست. مترجم)

• ولی این با نظر لنین به هیچوجه جور در نمی آید:

• لنین در سال ۱۹۱۶ احتمال می داد که در صورت پیروزی ارتش ویلهلم دوم (آلمان)، فرانسه بتواند برای احراز استقلال خود، به جنگ آزادی بخش ملی مبادرت ورزد.
• فرانسه ای که در آن زمان صاحب مستعمرات بیشماری بوده است.

• چهار سال بعد، وقتی لنین ترجمه فرانسوی و آلمانی کتابش (امپریالیسم) را معرفی می کرد، مجبور بود، به شرایط کاملا جدید اشاره کند:

«پرسر این طعمه، دو تا سه درنده جهانگیر تا دندان مسلح (امریکا، انگلستان و ژاپن) گرد آمده اند، که برای تقسیم آن میان خود، می خواهند جهانی را به کشتارگاه جنگ مبدل کنند!»

• همانطور که می بینیم، اینجا در باره فرانسه حرفی زده نمی شود.

• ولی سکوت دیگری از سوی لنین بیشتر درس آموز است:

• از آلمان در رده کشورهای امپریالیستی نیز دیگر خبری نیست، آلمانی که در سال ۱۹۲۰ بنا بر «صلح ورسای» (صلحی که بمراتب بیرحمانه تر و بیشرمانه تر از «صلح پرست لیتووسک» بود) به زانو در آمده بود.

•ولی بعد از قدرت یابی و روی کار آمدن فاشیست های نازی وضع بطور بنیادی عوض می شود.

•رایش سوم بدرجه ای از قدرت می رسد که حتی کشور سرمایه داری پیشرفته و استعمارگری مانند فرانسه را به مستعمره و نیمه مستعمره «آلمان بزرگ» تنزل می دهد و از این رو، آن را به «جنگ رهائی بخش ملی» مجبور می سازد.
•درست همانگونه که نین بطور مشخص تجزیه و تحلیل و استنتاج کرده بود!

**نبرد ضد امپریالیستی امروز عبارت است از
نبرد بر ضد امپریالیسم امریکا و اتحاد امریکا - اسرائیل!**

پایان